

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Discretionary Punishments Under the Scrutiny of Postmodernist Propositions

Sedigehe Chehregani Montazer¹, Reza Faani^{*2}, Hadi Dadyar³, Alireza Ismail zad⁴

1. PhD student, Department of Criminal Law and Criminology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Theology, Shahid Madani University of Azerbaijan, Tabriz, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
4. Assistant Professor of the Department of Political Science and International Relations, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

* Corresponding Author's Email: drfaani58@gmail.com

ABSTRACT

Prior to the emergence of the postmodernist school of thought, the positivist or empirical approach had already introduced criminology as a science concerned with the causation of criminal phenomena. From 1876 CE, when criminology was shaped under such an approach, until the 1950s, criminologists viewed the criminal phenomenon through a singular lens. Consequently, the only distinction in their intellectual contributions was a shift in the seasonal backdrop of their observations, while the observed scene remained constant. Eventually, however, voices from behind the intellectual edifice of criminology compelled them to dismantle the walls and transcend dogmatism and unidimensional perspectives. The examination of postmodern criminologists' viewpoints and the functionality and efficacy of discretionary punishments from their perspective is largely a matter of relativistic interpretation, which significantly complicates the analysis. For instance, postmodernism holds that in class-based societies, or those structurally embedded with racism, sexism, colonialism, and exploitation—what Durkheim termed “mechanical societies”—crime and criminal behavior may be viewed as socially functional and even innovative. Within such a framework, the primary blame and responsibility for criminal acts is often attributed to the state and governing authorities themselves. In contrast, in societies where governance upholds human dignity and recognizes the four generations of human rights, it is untenable to assign any constructive utility to crime or criminal behavior, nor is it justifiable to hold governments accountable for the commission of such crimes.

Keywords: *Discretionary punishment, postmodernism, punishment efficiency, criminology*

How to cite: Chehregani Montazer, S., Faani, R., Dadyar, H., & Ismail zad, A. (2024). Discretionary Punishments Under the Scrutiny of Postmodernist Propositions. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(3), 260-273.



تاریخ ارسال: ۳ شهریور ۱۴۰۳
 تاریخ بازنگری: ۱۲ آبان ۱۴۰۳
 تاریخ پذیرش: ۲۴ آبان ۱۴۰۳
 تاریخ چاپ: ۲۱ آذر ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

مجازات‌های تعزیری در بوته آزمون گزاره‌های پست مدرنیستی

صدیقه چهره قانی منتظر^۱، رضا فانی^۲، هادی دادیار^۳، علی رضا اسمعیل زاد^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۲. استادیار گروه حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

۳. استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۴. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: drfaani58@gmail.com

چکیده

قبل از ظهور مکتب پست مدرن، رویکرد تحقیقی یا اثبات گرایی، جرم شناسی را نیز به عنوان علمی که به چرایی پدیده مجرمانه می‌پردازد، به ارمغان آورد. از سال ۱۸۷۶ میلادی که جرم شناسی متأثر از چنین دیدگاهی متولد شد تا دهه ۱۹۵۰، جرم شناسان تنها از یک پنجره پدیده مجرمانه را به تماشا می‌نشستند؛ در نتیجه تنها تفاوتی که در دستاوردهای فکری آن‌ها وجود داشت، تغییر فصول منظره مورد تماشا بود، لکن منظره واحد و ثابت بود تا اینکه صداهایی از پشت ساختمان فکری جرم شناسان، آن‌ها را بر آن داشت تا دیوارها فرو ریزند و جزمیت و تک بعدی نگری خارج شوند. بررسی دیدگاه‌های جرم شناسان پست مدرن و کارکرد و کارآمدی مجازات تعزیری از نگاه آنان بیشتر مفهومی نسبی است که بررسی مساله را دو چندان میکند به عنوان نمونه می‌توان گفت که از نگاه پست مدرنیسم هر چند در جوامع طبقاتی و جوامعی که نژادگرایی جنسیت گرایی استعمار و استثمار در آن‌ها نهادینه و ساختارمند گردیده است و به تعبیر دورکیم جوامع مکانیکی می‌توان برای بزه و بزهکار قائل به کارکردهای اجتماعی مفید و نوآورانه بود و مقصر و مسئول اصلی جرایم را خود دولت و حاکمیت تلقی نمود، لکن در جوامعی که در آن‌ها حاکمیت برای کرامت انسان‌ها ارزش قائل بوده و نسل‌های چهارگانه حقوق بشر را به رسمیت شناخته است نمی‌توان برای بزه و بزهکاری کارآمدی مفید در نظر گرفت و مسئولیت جرایم ارتكابی در این قبیل جوامع را متوجه حکومت‌ها نمود.

کلیدواژگان: مجازات تعزیری، پست مدرنیسم، کارایی مجازات، جرم شناسی

نحوه استناددهی: چهره قانی منتظر، صدیقه، فانی، رضا، دادیار، هادی. و اسمعیل زاد، علی رضا. (۱۴۰۳). مجازات‌های تعزیری در بوته آزمون گزاره‌های پست مدرنیستی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲ (۳)، ۲۷۳-۲۶۰.

از دیدگاه پست مدرنیسم اینگونه نیست که هر جرمی برای جامعه مفید بوده و دارای کارآمدی مثبت باشد بلکه تنها مجازاتی می‌توانند مفید تلقی شوند که مبتنی بر توسعه و تکامل باشند؛ یعنی قانون شکنی‌هایی که هدف آن‌ها مقابله با ساختارهای سیاسی و اجتماعی نابرابر و توزیع عادلانه قدرت و ثروت است. همچنین نفی مرکزیت واحد کلی و جهان شمول مبارزه با بنیادگرایی، ماهیت گرایی و واقع گرایی ساختگی بودن حقیقت، عدم قطعیت و تأکید بر بازی زبانی نامتجانس و ناهمگن از انگاره‌های اساسی تفکر پست مدرن است. گفتمان پست مدرن با انگاره‌های پیش گفته به تدریج در حوزه‌های علمی مختلف اعم از علوم اجتماعی رسوخ کرد. پست مدرنیسم در علوم اجتماعی تلاشی است برای بازساخت راه‌هایی که از طریق آن‌ها ساختارهای اجتماعی به عنوان واقعیت تعریف شده اند. جامعه شناسان پست مدرن برتری هر اندیشه کارشناسانه‌ای را بر دیگر نظریه‌ها و اندیشه‌ها مردود می‌شمارند و هیچ ارجحیتی برای هیچ کس و هیچ مکتب فکری قائل نیستند. بنابراین، می‌توان گفت که واکاوی دقیق مختصات نظریه‌های پسا پست مدرن در قبال پدیده مجرمانه و تدابیر کیفری و غیرکیفری مورد پیشنهاد آنها، باید مبنای پژوهشهای جرم شناسی قرار گیرد؛ که در این مقاله به اجال بدان اشاره گردیده است.

مشخصه‌ها و ویژگی‌ها نظریه پست مدرنیسم

علیرغم بهره‌مندی بسیاری از نظریه‌های جرم شناسی مانند جرم شناسی فرهنگی یا فمینیستی از چشمه جوشان پست مدرنیسم، لکن تا اواخر دهه ۱۹۸۰ و مشخصاً دهه ۱۹۹۰ یک طرح پست مدرنیستی جامع از جرم و مقولات مرتبط به آن مانند انسان و جامعه ارائه نشده بود و بدین علت برخی از جرم شناسان در دهه ۱۹۹۰ بر این باور بودند که طرح‌های پست مدرنیستی در جرم شناسی وجود دارد تا اینکه جرم شناسی پست مدرن توسعه یافته وجود داشته باشد (Michel, 1993) در این دهه با کارهای استوارت هنری و

دراگان میلوانویچ از قبیل مقاله‌های جرم شناسی التقاطی پارادایم گمشده (۱۹۸۹)، کیفر-شناسی التقاطی (۱۹۹۱) بازگشت به اصول باز تعریفی پست مدرنیستی از جرم (۱۹۹۳) پایه‌های این طرح گذاشته شد تا نهایتاً در سال ۱۹۹۶ با نگارش کتاب جرم شناسی التقاطی؛ ورای پست مدرنیسم رویکرد پست مدرنیستی کاملی از موضوعات جرم شناسی ارائه شد و این کتاب به مانیفست جرم شناسان پست مدرن تبدیل شد. پس از این کتاب منابع بسیاری به رشته تحریر درآمد که هریک به شکلی بر نوشتگان جرم شناسی پست مدرن افزودند. موضوعی که قبل از بیان ویژگی‌ها و مشخصات جرم شناسی پست مدرن و انتقادات وارد بر آن ضروری به نظر می‌رسد روشن کردن ابهامی است که تا بدین جای رساله در استفاده عامدانه و گاه و بیگاه از جرم شناسی التقاطی به جای جرم شناسی پست مدرن و بالعکس به وجود آمده و ممکن است این سوال را برای خواننده محترم به همراه داشته باشد که در نهایت کدام یک از این دو عبارت مناسب‌تر است؟ عبارت ترکیبی (constitutive criminology) که جرم شناسان پست مدرن در اکثر موارد بر تحقیقات خود نهاده‌اند، دارای برگردانهای مختلفی به زبان پارسی از قبیل جرم شناسی تأسیسی، جرم شناسی بنیادی جرم شناسی مبنایی و جرم شناسی ایجاد یا ترکیبی و جرم شناسی برساخت‌گرایاست؛ لکن با توجه به چارچوب مطالعاتی نظریه پردازان این حوزه فکری و آغوش باز آن‌ها در پذیرش رویکردهای مختلف و گاه متضاد که منجر به حضور طیف وسیعی از قالب‌های فکری شده است (Jafari, 2013)، عنوان جرم شناسی التقاطی مناسب‌تر و رساتر به نظر می‌رسد این جمله از یوهان ولفگانگ فون گوته که بیان کرده است هر آنچه شایسته اندیشیدن بوده پیش از این اندیشیده شده؛ تنها باید بکوشیم تا آن اندیشیده‌ها را بازاندیشی کنیم و بس شاید مناسب‌ترین جمله برای درک جرم شناسی التقاطی یا پست مدرن باشد. بدین ترتیب واژه التقاطی برگردان دقیق و معادل فارسی عبارت انگلیسی آن نیست،

این امر نیز توضیحاتی است که نویسنده محترم در ذیل جرم شناسی پست مدرن داده اند که نگارنده حاضر را یارای درک ارتباط آن‌ها با جرم شناسی نیست و صرفاً سزاوار همان برگردان نامناسب و نامانوس و پست مدرن است. در نتیجه می‌توان بین پست مدرنیسم با جرم شناسی پست مدرن یا التقاطی تفکیک قائل شد و رابطه آن‌ها را عموم و خصوص مطلق دانست، اما نمی‌توان بین نظریه‌ای که به عنوان جرم شناسی پست مدرن شناخته شده است یا جرم شناسی التقاطی فاصله انداخت. برجسته ترین ویژگی جرم شناسی پست مدرن به میان آوردن نظریه‌های رشته‌های علمی دیگر مانند فیزیک فلسفه زبان شناسی انسان شناسی و بیش از همه جامعه شناسی در جرم شناسی و استفاده از آن‌ها برای پست مدرن را پسامدرن پسانو گرایی فرانو گرایی با فرا تجدد گرایی نیز می‌نامند اما پس مدرنیسم در هیچ یک از منابعی که نگارنده مطالعه کرده است مشاهده نشده و فارغ از آن از لحاظ دستور زبان فارسی نیز صحیح نمی‌باشد، مگر آنکه پس از مدرن نامیده شود. تحلیل مجرم جامعه و جرم بوده است که در بخش‌های اصلی رساله مورد لحاظ قرار می‌گیرند؛ اما جرم شناسان پست مدرن در تبیین پست مدرنیستی خود از موضوعات جرم شناسی، بیش از همه تحت تاثیر تقسیم بندی پست مدرنیسم به پست مدرنیسم شکاک یا منفی و پست مدرنیسم اثباتی، مثبت با ایجابی که توسط پائولین مری روسنאו ارائه شده است می‌باشد. آن‌ها سعی کرده اند تا در اکثر موضوعات و مباحث مختلف خود را پست مدرنیست مثبت خطاب کنند تا از هجمه انتقادات پوچ گرایانه از پست مدرنیسم شکاک که از هایدگر و نیچه الهام گرفته فرار کرده و جرم شناسی خود را مفید و کاربردی قلمداد کنند. ویژگیهای پست مدرنیسم شکاک و اثباتی را بطور خلاصه می‌توان بع این شرح دانست: اول پست مدرنیست‌های شکاک بر این باورند که نویسنده ذاتاً قابل اعتراض است. نویسنده به هر وضعیت ایدئولوژیکی که جنبه سیاسی فوری و ناپسند دارد اشاره ضمنی می‌کند که با علم

بلکه ترجمه مفهومی آن است چرا که این جرم شناسان فراخوان حضور هنرنظریه مرتبطی در هر رشته‌ای را اعلام کرده اند و از حضور و ترکیب همه آن‌ها بهره می‌برند در عین آنکه برای هیچ کدام به عنوان حقیقت نهایی ارزش قائل نیستند. از میان برگردانهای ذکر شده جرم شناسی ترکیبی عنوان نزدیکتر و دقیق تری به دیدگاه‌های جرم شناسان پست مدرن می‌باشد و دیگر عبارت به هیچ وجه انعکاس دهنده دیدگاه‌های این جرم شناسی نبوده و در عین حال فاقد بار معنایی نیز می‌باشند. التقاط گرایی در معماری مستلزم پذیرش طیف وسیعی از قالب‌ها و سکتها است. هنرمندان پست مدرن به دلخواه خود از ژانرهای مختلف استفاده می‌کنند و در عین حال امتیاز خاصی برای هیچ کدام از آن‌ها نمی‌شوند. التقاط گرایی به معنای جمع کردن همه ورقه‌های بازی و بر زدن مجدد آن‌ها است (Javan Jafari Bojnourdi & Sadati, 2015) اما به دلیل اینکه نظریه پردازان التقاطی بر کارهای خود عنوان پست مدرن نیز نهاده اند، مانند مقاله‌ای از آریگو با نام عدالت قضایی پست مدرن و جرم شناسی انتقادی مقاله‌ای میلوانویچ با نام و جرم شناسی پست مدرن طراحی زمینه یا کتاب، نظریه‌های پست مدرنیستی و پساساختارگرایانه از جرم به کوشش آریگو و میلوانویچ) و به دلیل رایج تر بودن عنوان پست مدرن در فرهنگ نامه‌های جرم شناسی مانند ((فرهنگ نامه سیج و هم چنین به علت جامع تر بودن، عبارت جرم شناسی پست مدرن بر جرم شناسی التقاطی برتری دارد و از این پس مورد استفاده قرار می‌گیرد (Duxbury, 2013)؛ لازم به ذکر است برخی نویسندگان به نظر می‌رسد به اشتباه بین جرم شناسی التقاطی و جرم شناسی پست مدرن تفکیک قائل شده اند و علاوه بر این اشتباه فاحش جرم شناسی پست مدرن را جرم شناسی پست مدرن نیز نامیده اند که در این رابطه باید گفت جرم شناسی پست مدرن چیزی غیر از جرم شناسی التقاطی نیست و تفکیک بین آن دو مانند این است که بین جرم شناسی تحقیقی و اثباتی تفاوت قائل شویم و مثبت

اجتماعی پست مدرن بیگانه است در بهترین حالت اظهار می‌دارند که نویسنده مدرن در صدد تعریف و محدود کردن موضوع است تا با به کارگیری مفروضات تحلیلی الگوی مدرنیست بر آن کنترل و اعمال نفوذ کند. نویسنده مدرن خواننده را نسبت به خود در حالت ترحم قرار می‌دهد تمرکز بر روی نویسنده مدرن بر وضعیت مخصوص قانونی و شان اجتماعی و مالکیت دلالت می‌کند در مقابل پست مدرنیست‌های اثباتی اظهار می‌دارند که در علوم اجتماعی مرگ نویسنده یا مولف مایه ترقی و اعتلا مفسر پست مدرن می‌شود و آن‌ها نویسنده را در نقش متواضع تر زنده می‌کنند، مفسر بر خلاف قانونگذار، ادعای کشف هیچ نوع حقیقت جهانی و هیچ نوع پیش نویسی برای ارائه ندارد او فقط از اختیارات متنوعی که دارد شرح مختصری ارائه می‌دهد و به عنوان یک فرد همسان در مناظره عمومی شرکت می‌کند. دیدگاه مفسر اگر دارای معنای صرفاً شخصی باشد با ارزش خواهد بود هر حقیقت مخصوص یا هر هر حقیقت معتبر فقط مناسب و مربوط به اعضا گروه یا جامعه‌ای است که در درون آن تنظیم شده است. پس معرفت، وابسته و مربوط به جماعتی است که در اصطلاحات حقیقی یک جماعت است ولی نه برای جماعت دیگر؛ و هر قانون با قوانین معرفت فقط در داخل همان جماعت دارای کاربرد است فلذا هیچ تفسیری بر تفسیر دیگر ارجح نیست. دوم پست مدرنیست‌های شکاک با جنبش پایان تاریخ اشتراک نظر دارند، در صورتی که پست مدرنیست‌های اثباتی به جریان تاریخ جدید نزدیک ترند پست مدرنیست‌های شکاک، بع سختی می‌توانند با تاریخ رفتار دوستانه داشته باشند. آن‌ها معتقدند که تاریخ منبع جعلیات و افسانه پردازی و ایدئولوژی و تنفر و تمایل بی‌جهت و تعصب و پذیرفتن پایان مذاکرات با پذیرفتن یک خاتمه است. تاریخ این موضوع با آن موضوع را به عنوان اصل مطلق و مستقل و عالی برتری می‌دهد. تاریخ آفریدگار ملت‌های مدرن غربی است و بر مردم جهان سوم و انسانهایی که فرهنگ دیگر دارند، ستم روا

می‌دارد. تاریخ به کلی وامانده است و نوع بشر در زمان حاضر فعالانه تقلا می‌کند که گذشته را فراموش کند و به فراسوی تاریخ و هرنوع بنیان جهانی برای معرفت و دانایی گام بر می‌دارد. برای پست مدرنیست‌های شکاک، اگر چیزی به عنوان تاریخ وجود دارد چیزی جز یک انضباط پست وابسته به زمان حاضر نیست که در درون خودش هیچ درستی و صداقتی ندارد دوره معاصر یک چارچوب زمانی است که بیشترین اهمیت را دارد.

اما در زمان حال به عنوان یک متن و به عنوان یک سلسه از قطعه اکنون‌های پیوسته زندگی می‌کنیم به این معنا که آینده فقط انتظار یک حضور است و گذشته فقط حضور گذشته است. گفته شده است که تاریخ اجازه می‌دهد تا زمان حاضر گذشته را مورد بازپرسی قرار دهد، درحالیکه تاریخ مجموعه‌ای از پدیده‌های بی‌نظم و بی‌قاعده است که به هیچ وجه نمی‌توان در مورد آن سخن گفت. پست مدرنیست‌های اثباتی در نقد تاریخ سنتی و معمولی تقریباً مانند شکاکان هستند، اما درصدد تجدید فوکویاما نظریه پرداز آمریکایی مطرح می‌کند که با شکست کمونیسم تاریخ جهان به هدف و پایان خود رسیده است و دموکراسی لیبرال به عنوان تنها سیستم سیاسی ابقا شده است. او در تحلیل و اثبات نظریه خود می‌افزاید: آن‌چه که ما شاهد آن هستیم نه فقط پایان جنگ سرد، بلکه پایان تاریخ است. نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت میل دستیابی به جامعه مصرفی در دراز مدت به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر گردیده و تصور می‌شود سیستم غربی به طور پایان ناپذیری قابل گسترش است. وی در پایان پیش بینی می‌نماید سده‌های ملالت بازی چشم به راه آدمی است پایان تاریخ دوره بسیار اندوه باری خواهد بود. پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای به خطر افکندن زندگی در راه یک آرمان کاملاً انتزاعی و مجرد نبرد ایدئولوژیک جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است. همه این ارزش‌ها جای خود را به حسابگری، اقتصادی

جستجوی بی‌پایان راه حل‌های تکنیکی نگرانی‌های مربوط به محیط زیست و ارضا توقعات مصرفی پیچیده خواهند سپرد (Niazi, 2014). سوم، نویسنده مدرن در جامعه یک قانون‌گذار است که به عنوان یک متخصص، یک حقوقدان، یک مدیر یک حرفه‌ای یک روشنفکر یک سیاستمدار یا یک آموزش دهنده تعریف شده است. همه این نویسنده‌های مدرن فرض می‌کنند که به حقیقت واقعیت عقل عدالت استدلال و معرفت علمی بر مبنای خرد دسترسی پیدا کرده اند و از این بابت بر دیگران برتری دارند؛ آنها می‌دانند و با ترازوی مثبت و منفی تصمیم می‌گیرند که چه چیز حقیقت است و درباره همه چیز تصمیم می‌گیرند. تقریباً تمام پست مدرنیست‌ها حقیقت را حتی به عنوان هدف با کمال مطلوب طرد می‌کنند. زیرا حقیقت چکیده مدرنیته است. حقیقت، موضوع و ارزش روشنگری است. حقیقت برای نظم قوانین و ارزش‌های وابسته به منطق، عقلانیت عقل و همه آنچه که مورد پرسش پست مدرنیست‌ها قرار می‌گیرد، مرجع سازی می‌کند. پست مدرنیست‌های شکاک ارزش حقیقت را بع زیر سوال می‌برند زیرا بنا به این نگرش غیر ممکن است که حقیقت کفایت ادعاهای معرفت یقینی و حتمی را مورد ارزیابی قرار دهد. همه معیارها به خاطر تشخیص درک میان حقیقت و خطا و برای ارزیابی مستلزم این است که شخص بین مقوله‌ها، دست به انتخاب بزند یا انتظار این است که شخص سلسله مراتب ارزش‌ها را بنیان نهد و از میان اینها بعضی را بع عنوان خوب و بعضی را به عنوان بد معلوم نماید. پست مدرنیست‌ها این نوع امتیازات و ارزش گذاری را رد می‌کنند و بر واقعیات چند لایه و گوناگون تاکید می‌ورزند و بر این باورند که هیچ تفسیر واحدی از پدیده‌ها نمی‌تواند مدعی برتری و فوق العادگی از تفسیر دیگری باشد. اثباتیها نیز مثل شکاکان، حقیقت کلی و جهان شمول را طرد می‌کنند و این ایده که حقیقت در جای خاموش در انتظار کشف است رد می‌کنند. اما بسیاری از آنها امکان شکل مخصوصی از حقیقت محلی شخصی و جمعی را

می‌پذیرند، اثباتی‌ها هم چنین با احتمال کمتر از شکاکان اظهار می‌دارند که همه روایت‌ها حقیقت مساوی هستند. با وجود این، اثباتی‌ها نتیجه می‌گیرند که هیچ امری تابع قوانین و حقیقت‌های متعالی وجود ندارد. آنچه که ما به عنوان فکر و خرد می‌نامیم صرفاً نتیجه و اثر گفتمان است. بدین ترتیب اگر چه اکثر شکاکان از تعقیب حقیقت مطلق صرف نظر می‌کنند و تمام تئوری‌ها را مستلزم محو شدن می‌دانند پست مدرنیست‌های اثباتی تا این اندازه سفت و سخت نیستند و معتقد به تئوری بی‌مرکز متغیر و بومی خود هستند. تئوری بی‌مرکز آن‌ها برای خود قابل ارزش می‌شود و هرگز مدعی اقتدار مخصوص برای خود نیست. تئوری پست مدرن فقط در اصطلاح گفتمان خود حقیقی است. پست مدرنیست‌های اثباتی برای حقیقت و تئوری، جانشین و قائم مقام در نظر می‌گیرند و بر انواع مسلمی از روایت‌های خرد و کوچک تاکید می‌ورزند.

چهارم، در نهایت پست مدرنیست‌های اثباتی نسبت به شکاکان روح خوشبینانه‌تر دارند و از یک سلسله جنبش‌های سیاسی جدید که درباره هر چیزی مثل صلح زیست فمینیسم، سیاست‌های سبز و فضای پاک است و هم چنین از جنبش‌های مقاومت که شامل انسانهای تهی دست، فقیر، بیماران، معتادان، شهروندان ناتوان و بی‌خانمان‌ها می‌شود می‌شود حمایت و پشتیبانی می‌کند گروه‌های طرفدار حقوق حیوانات طرفداران ضد سقط جنین و گروه هم جنس خواهان را نیز می‌توان به آن‌ها افزود. در نتیجه و به عنوان مثال شکاکان از آلودگی، فقر، نابسامانی‌های شهری کشوری و اجتماعی و انحطاط اخلاق مدنی شکایت می‌کنند اما پست مدرنیست‌های اثباتی به احتمال زیاد به دنبال طرح‌هایی هستند که از آلودگی محیط جلوگیری نمایند و موجب انتقال زندگی عمومی از محیط آلوده گردند و با اسکان عمومی فقرا و تهی‌دستان و ساخت مدارس موجب کیفیت بهتر زندگی برای آنان گردند. ویژگی‌های پست مدرنیسم شکاک و اثباتی در کتاب ((پست مدرنیسم و علوم اجتماعی ذکر شده است و مطالب بیان شده در این قسمت

برداشت، نگارش و خلاصه‌ای از کتاب مذکور می‌باشد. در انتها لازم به ذکر است جرم شناسی پست مدرن با مشخصات فوق و عنوان پست مدرنیسم، علاوه بر انتقاداتی که بر پست مدرنیسم به معنای کلی وارد است در معرض انتقادات جرم شناسان نیز بوده است

یک موضوع انتقادی متناوب نسبت به پست مدرنیسم بطور کلی و جرم شناسی پست مدرن بطور ویژه، نسبت به نثر مشکل و پیچیده آن است به نحوی که منتقدان طنز گونه یک پست مدرن را با اعضای باند مافیا دیگر انتقاد وارده بر جرم شناسی پست مقایسه می‌کنند. مدرن به چالش کشیدن ارزش استفاده از متدولوژی ترکیبی و التقاطی است. اتهام اصلی این است که جرم شناسی پست مدرن تلاشی برای ترکیب تصنعی مواضع نظری ناسازگار با یکدیگر است. به معنای دیگر این جرم شناسی در تلاش برای ترکیب همه نظریات اعم از مدرن و پست مدرن با یکدیگر است در حالی که برخی اندیشمندان بر آنند که کنار هم گذاشتن نظریه پست مدرن با نظریه اثباتی و مدرن در کنار هم، خوابیدن در کنار دشمن است در ضمن پذیرش این موضوع که پست مدرن‌ها رمز گونه و مه آلود سخن می‌گویند و برای کسی که با استعاره‌ها، کنایه‌ها تمثیل‌ها و بطور کلی نوع نثر آن آشنا نباشد نوشتگان پست مدرن پیش از حد سخت یا فاقد معنا و صرفاً تعدادی جمله مغلق و بی‌سر و ته نمایان می‌شود اما باید ادغان داشت که این سختی در درک معنا، صرفاً ناشی از آشنا نبودن با نثر مشکل پست مدرن نیست، بلکه منتج از چند دلیل است. نخستین مشکل متأثر از سنت علمی مدرنیستی در تخصص گرایی بیش از حد رشته‌های علمی است. بطور مثال برای یک فیزیکدان آگاهی از زبان فیزیکی و فرمولهای آن ساده، لکن درک یک اصل حقوقی مشکل است و در مقابل برای یک حقوقدان مواجه شدن با مفهوما و فرضیه‌های فیزیکی امری دشوار است. به معنای دیگر تقسیم بندی علوم به معنای امروزی و مطالعه صرف درون رشته‌ای از دستاوردهای

مدرنیته است و بدین سان برای افراد خارج از سپهر مربوطه درک نوشتگان دیگر سخت از یک فلسفه، حتی در شکل سویز کتیویستی اش بالاخره انتظار است که بع نوعی معرفت و اونتولوژی ختم شود و مبادی یک نوع اونتولوژی و یک نوع معرفت شناسی را تاسیس کند.

حال این اونتولوژی با معرفت شناسی هر چه می‌خواهد باشد. یعنی یک نظام فلسفی فقط نقد نمی‌کند، بلکه در حین نقد از دیگران بالاخره چیزی را نیز با می‌کند، پست مدرنیست‌ها یا پس‌اساختارگرایان که به نقد یا به تعبیر خودشان به شالوده شکنی یا ساختار زدایی می‌پردازند هیچ نظام اونتولوژیک یا ایستمولوژیکی را بنیان نمی‌نهند بلکه نظام‌های اونتولوژیک یا ایستمولوژیک پیشین را نقد می‌کنند (والک لیت ساندر، ۵۰، ۱۳۸۶) دومین مشکل عدم درک نوشتگان جرم شناسی پست مدرن فقدان وضوح و روشنی در نثر نیست، بلکه ناشی از عدم تحمل برخی انگاره‌ها توسط خواننده با ذهنیت مدرن است پیچیدگی، ابهام، عدم قطعیت و غیر قابل پیش بینی بودن ماهیت جهان اجتماعی است نه نثر جرم شناسان پست مدرن علاوه بر این هر پارادایم جدیدی زبان منحصر به خود را خلق می‌کنند و نمی‌توانند برای رد پارادایم قبلی از زبان آن استفاده کند. سومین مورد ناظر به خود روش التقاطی این جرم شناسی است جرم شناسان پست مدرن از هم‌خوابگی با هیچ یک از نظریه‌های موجود در علوم مختلف برای بیان نظریه‌های خود واهمه و ابایی ندارند. آنها مدرنیسم را با پست مدرنیسم پیوند می‌زنند و در پست مدرنیسم به رغم ادعای اثباتی بودن انگاره‌های پست مدرنیست شکاک را نیز می‌پذیرند جرم شناسی مدرن طبق یک اصل نانوشته سعی در توجیه نظریه‌های خود بع یک روش دارد و از پذیرش دیگر نظریه‌ها خودداری می‌کند در حالیکه به زعم جرم شناسان پست مدرن نوید بخش ترین نظریه‌ها در مورد جرم جایی پدیدار می‌شود که یک هم گرایی بین الزام‌های درونی و بیرونی آگاهی و ناآگاهی،

سیاسی و مذهبی مختلف این نوع جرایم ممکن است به صورت روانی و یا فیزیکی باشد یعنی هنگامی که مردم از عوامل تحمیلی خارجی مانند فقر، تبعیض جنسیتی، نژاد پرستی و یا هر محدودیت ساختاری دیگر رنج می‌برند این ساختار بع طور مشابه آن‌ها را به عنوان قربانیان جرم می‌بیند قربانیانی که از این جرایم آسیب می‌بینند در روابط نابرابر قرار دارند محدودیت‌های ساختاری را تجربه می‌کنند و از درد انکار شدن انسانیت و کرامت خود در رنج‌اند.

رفاه و امنیت مکان زندگی مناسب و درآمد آبرومندانه باید برای تمام افراد تامین شود. جرم حقیقی نقض این حقوق است؛ در واقع جنگ نژاد پرستی، تبعیض جنسیتی و اعمالی که موجب فقر می‌شوند پیامد سیستم نئولیبرال بوده و عامل اصلی این جرایم را باید در سیستم مدرنیته جستجو کرد بنابراین می‌توان گفت جرایم سرکوب کننده جرایم علیه رفاه و حقوق اساسی و اولیه انسان هاست. گاهی این جرایم به صورت جرایم ناشی از نفرت ارتکاب می‌یابند که در این صورت اغلب به صورت فیزیکی هستند. جرایم ناشی از نفرت جرایمی خشن و با انگیزه تعصب بوده و هنگامی رخ می‌دهد که مرتکب قربانی را بع دلیل عضویت در یک گروه خاص اجتماعی مورد هدف قرار می‌دهد. نمونه این گروه‌ها شامل قومیت جنسیت معلولیت، زبان ملیت ظاهر فیزیکی، مذهب و یا گرایش جنسی میباشد در واقع نژاد پرستی تبعیض جنسیتی و محدودیت نه تنها خود جرم هستند بلکه علت جرایم نوع اول هم هستند و برای پیشگیری از جرایم تقلیل دهنده باید این عوامل حذف شده و تمام افراد دارای حقوق ذاتی برابر و آزادی باشند. پس علت اصلی جرم سیستم مدرنیته و پیامدهای آن است. هر شخص ساختار یا دولتی که حقوق اساسی انسان‌ها را سلب کند یا اقلیتی را در فقر و تبعیض نگه دارد، مرتکب جرایم سرکوب کننده شده و دارای مسعولیت کیفری است.

روح جسم محیط و جامعه وجود دارد (Najafi Abrandabadi, 2004). جرم شناسی پست مدرن از این ویژگی استفاده می‌کند و مقولات و موضوعات جرم شناسی را باز تعریف می‌کند و علاوه بر آن سعی دارد تا از جرم شناسی‌های ما قبل خود دسته بندی‌های جدیدی ارائه کند. این جرم شناسی به سبب فلسفی بودن دیدگاه خود در پرداخت به مفهوم و علت جرم متأثر از شناخت پست مدرنیستی خود از انسان و جامعه است. لذا در دو بخش پیش رو ابتدا انسان و جامعه و سپس مفهوم و علت جرم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

کارایی مجازات‌های تعزیری از منظر پست مدرنیسم

طبقه بندی جرایم از دیدگاه جرم شناسان پست مدرن

جرم شناسان پست مدرن جرایم را به دو دسته تقسیم می‌کنند الف) جرایم تقلیل دهنده جرایمی هستند که موجب می‌شوند افراد جایگاه و موقعیت خودشان را از دست بدهند. در اثر این جرایم شخص و با گروه آسیب دیده کیفیتی در موقعیت فعلی خود را از دست می‌دهد. بع عبارتی دیگر وضعیت و موقعیت فرد به گونه‌ای تقلیل می‌یابد این جرایم ممکن است باعث تلف اموال شود مانند سرقت یا سبب تلف سلامتی با زندگی شود مانند ضرب و جرح یا قتل یا باعث از دست رفتن آبرو و حیثیت شود مانند تجاوز اکثر این نوع جرایم مستلزم دیگری و رابطه فیزیکی بین مجرم و بزه دیده است. ب) جرایم سرکوب کننده زمانی رخ می‌دهند که گروه آسیب دیده یک محدودیتی را تجربه کنند و از دست یابی آنان به هدف و موقعیت شغلی مطلوب به خاطر تبعیض جنسیتی با نژاد پرستی و غیره جلوگیری شود. به عبارتی دیگر جرایم علیه اقلیت‌های قومی و نژادی و مذهبی که در تلاشند به حقوق و تمایلات آزادی خواهانه خود دست یابند و در عرصه اجتماع حضور و نقش فعال داشته باشند، اما سرکوب می‌شوند. جرایم سرکوب کننده ممکن است شامل تبعیض باشد مانند نژاد پرستی تبعیض جنسیتی، فقر، یا محدودیت‌های ناشی از دیدگاه‌های

بر این اساس جرم شناسی پست مدرن هدف خویش را فراهم آوردن مجال مشارکت کامل افراد در جامعه و فرایند قانونگذاری می‌داند بدون آنکه عواملی مانند نژاد قومیت، جنس و طبقه مجال اثرگذاری بر این مشارکت بیابد. این جرم شناسی از یک سو زمینه را برای شناخت گروه‌های متنوعی فراهم آورده است که به تدریج در درون جامعه‌های سرمایه داری معاصر، حاشیه نشین می‌شوند و ازسوی دیگر فهم این نکته را ممکن ساخته است که چگونه جرم انگاری اعمال گروه‌های یاد شده به حاشیه نشینی هرچه بیشتر آنان می‌انجامد. این دیدگاه به خواسته‌ها و نظرات قشرهایی اعتبار بخشیده است که تاکنون شنیده نشده یا مورد اعتنا نبوده است. مانند قشرهایی چون بومیان و یا زبان و اقلیت‌ها بنابراین این دیدگاه به حمایت از نوعی فلسفه آزادی خواهی برخاسته است. ۲- کارایی مجازات‌ها از منظر پست مدرنیسم و نقد آن جرم شناسی پست مدرن نسبت به مجازات و کیفر نیز رویکرد خاصی دارد که در این قسمت به بررسی و نقد آن می‌پردازیم. جرم شناسان پست مدرن که سایر جرم شناسان کلاسیک را به بی‌توجهی جامعه شناسی حقوقی متهم می‌کنند معتقدند که مجازات یک فن آوری به غایت پیچیده قدرت است آنان بر این باورند که مجازات و دیگر اشکال واکنش‌های تنبیهی را بیش از هرچیز می‌توان با در نظر گرفتن مناسبات قدرت تبیین و توجیه کرد. مجازات‌ها در واقع وسیله‌ای برای اعمال قدرت هستند (Javan Jafari, 2015; Bojnourdi & Sadati, 2015). از نظر این جرم شناسان، کیفر برای اجرای عدالت نیست بلکه برای دوباره فعال کردن و باز تولید قدرت است. میشل فوکو با زیر سوال بردن زندان بر این باور است که زندان بایدها و نبایدهای قدرت دولت‌ها و حکومت‌ها را به افراد تحمیل می‌کند و در صدد اصلاح آن‌ها هستند، و غالباً به دلایل زیر شکست می‌خورد (Hicks, 2012). اولاً زندان نرخ جرم را پایین نمی‌آورد و موجب تکرار جرم می‌شود؛ ثانیاً زندان به تولید بزهکاری و گروه‌های مجرمانه سازمان یافته دامن می‌زند؛

ثالثاً تبعید زندانیان پس از آزادی مانع یافتن کار و تکرار جرم می‌شود رابعاً زندان موجبات فقر خانواده زندانی و در نتیجه بزهکاری را فراهم می‌آورد؛ علاوه بر این هزینه درونی زندان و هزینه بزهکاری‌هایی که زندان قادر به کنترل آن‌ها نیست، یک اشتباه اقتصادی است به گفته فوکو زندان تنها جایی است که قدرت به شکل افراطی و عریان آن خود را آشکار می‌سازد و در عین حال به عنوان نیروی اخلاقی توجیه می‌شود نکته جالب درباره زندان این است که در آنجا برای یک بار هم که شده قدرت خودش را پنهان نمی‌کند و در قالب استبدادی با جزئیات کامل خود را نشان می‌دهد این قدرت خود خواهانه است و در عین حال کاملاً موجه. به نظر وی وظیفه کلی جرم شناسی واقعا حل مساله جرم نیست بلکه رشد، سازماندهی قدرت و نظارت است وی جرم شناسی را به عنوان گفتمانی در نظر می‌گیرد که نظارت و روابط قدرت را گسترش می‌دهد در جامعه مدرن نه فقط جرم و با انحراف بلکه هر نوع بی‌قاعدگی و تخلف از هنجار نیز کنترل می‌شود و قدرت از طریق مراقبت و نظارت بر افراد اعمال می‌شود. لذا همه چیز در دست قدرت بوده و هدف قانون و جرم شناسی اعمال قدرت است. هنری و میلوانویچ با مجازات حبس به این دلیل که یک نهاد ناتوان سازی بوده و تفکیک نادرست بین افراد داخل زندان و خارج از زندان ایجاد می‌کند مخالفت کرده اند. آنان می‌گویند افراد زندانی می‌توانند جرایم جدیدی را در فضاهای فیزیکی یا مجازی جدید (مدرن) مرتکب شوند و به مردم آسیب برسانند در حالی که آمده اند تا خودشان را در زندان اصلاح کنند. علاوه بر آن مخارج در زندان بر تعلیم صرف نمی‌شود و گسترش زندان با افزایش ترس از جنایت همراه است. سیاست ناتوان سازی افسانه جامعه امن تر را پیشنهاد می‌دهد اما در واقع آزادی بیشتر برای قدرت‌مندان برای ارتکاب جرایم بیشتر را می‌دهد. آنان می‌گویند سیاست اصطلاح و باز توانی فقط یک جابجایی موقت در قدرت و جرم است. مگر اینکه ساختارهای گفتمانی آسیب

رسان و نهادهای اجتماعی وابسته به آن با گفتمانی که متعهد به تولید کمتر آسیب و ضرر است جایگزین شود به عبارت دیگر اصلاح و درمان یک سیاست کیفری به ظاهر حقوق بشر گرایانه بوده اما در باطن هدفی جز وادار کردن بزهکار بع پذیرش هنجارهای حاکمیت و بازتولید قدرت است. بر این اساس جرم شناسان پست مدرن به جای توسل دولت بع خشونت استفاده از پاسخ‌های اجتماعی و صلح جویانه و رویکردهای توافقی را توصیه می‌کنند و می‌گویند سیاست‌های اجتماعی زورگویانه، صرف مشکل جرم را تداوم می‌بخشد مجازات مانند رفتن بع جنگ است و مردمی که بع جنگ می‌روند بر این باورند که خشونت نتیجه بخش است و در نتیجه متوسل بع خشونت می‌شوند. به عقیده این جرم شناسان خشونت، خشونت بع بار می‌آورد و بر خشونت مجرمان در جامعه می‌افزاید بنابراین سیاست کیفری مبتنی بر انتقام و سرای قطعی و نفی و طرد بزهکار را باید کنار گذاشت؛ چون بدی را با بدی نمی‌توان پاسخ داد و خوب کرد و زشتی را با زشتی نمی‌توان زیبا کرد خشونت، مجازات تنها می‌تواند خشونت جرم را افزایش دهد (Jafari, 2013). به عقیده یانگ راه حل جرم و جنایت تنها تقویت قانون و ایجاد نظم در همه شرایط نیست. امنیت گرایی و کنترل‌های اضافی بعد از یک نقطه خاص تنها بع اختلال بیشتر منجر می‌شود.

جرم شناسی پست مدرن پیشگیری با استفاده از ساز و کارهای کیفری را رد می‌کند. چون اقدامات پیشگیرانه به مفهوم سستی و کیفری را اقداماتی تلقی می‌کند که در راستای سرکوب و قلع و قمع هرچه بیشتر خواسته‌های مشروع و قانونی گروه‌ها و طبقات فاقد قدرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. پیشگیری واقعی از بزهکاری بر این اساس زمانی حاصل می‌شود که با عوامل اصلی و ساختاری بزهکاری یعنی نژاد پرستی تبعیض‌های جنسیتی و تبعیض‌های قومی دینی و استثمار و استعمار مقابله شود و روابط نابرابر قدرت از بین برود. به نظر این اندیشمندان ایجاد گفتمان‌های

جانشین است که می‌تواند نفوذ زبانهای مسلط را خنثی کند و زندگی جمعیت‌های مبتلا شده به احساس بیگانگی به ویژه اقلیت‌های قومی، بومیان زنان، و... را نظم انتظام بخشد و همچنین جایگزین کردن گفتمان ناسالم با یکی از گفتمان‌های صلح طلب و فراگیر راه حل معضل جرم است (Walklate, 2007). از دیدگاه این جرم شناسی بنیان نظام عدالت کیفری در کشور آمریکا بر خشونت استوار است نظامی که می‌پندارد با خشونت بر خشونت و با شرارت بر شرارت خیره شد. این اصل به گونه‌ای غم انگیز بسیاری از نظریه‌های جرم شناسی را تحت سیطره در آورده است. مقاومت باید بر اساس همدردی و عشق باشد نه بر اساس خشونت که در مقابل آن مقاومت می‌شود. اگر جرم شناسان و مردم باورشان در مورد خشونت را رها کنند می‌توان انتظار داشت که مجرمان هم این کار را انجام دهند (Najafi Abrandabadi, 2004). این جرم شناسی سیستم عدالت کیفری مدرن را یک برنامه طراحی شده برای سرمایه گذاری بیش از حد در تولید جرم دانسته و آن را به عنوان بخشی از مساله جرم و نه راه حل آن در نظر می‌گیرد و راه حل جرم را در تغییر و اصلاح ساختارهای غالب و سیستم‌های نهادی سلطه می‌بیند جرم شناسی پست مدرن مارا مجبور به کنار گذاشتن عبارات ظاهری و سطحی از عدالت می‌کند و به جای آن مفاهیم حقوقی مارا در سطح اساسی و بنیادی ریشه یابی می‌کند. به باور این متفکران نگاه ابزاری به قانون جنایی و توسل ابزاری به کیفر بر اساس تحمیل عقاید اقلیت براهکثرت و به منظور فرمانبری اجتماعی فرهنگی رویکردهای دادگری و عدالت کیفری را نفی می‌کند (Henry & Milovanovic, 1996). هژاک دریدا از فیلسوفان دیگر پست مدرن معتقد است عدالت و حقوق باید از هم تفکیک شوند و منظور او از عدالت در واقع قانونی است که نه تنها ممکن است از حقوق موجود فراتر و بلکه متعارض با آن باشد بلکه شاید هیچ ارتباطی هم با آن نداشته باشد. او ساختار شکنی را عین عدالت می‌داند و می‌گوید باید ساختار

حقوق را بشکنیم تا به عدالت برسیم اما وجود حقوق ضرور تا مانع عدالت نیست (Jafari, 2013).

عدالت پست مدرن بر خلاف عدالت کیفری مدرن که بر عقلانیت و سودمندی متکی است، به نهادهای فرهنگی برای برقراری ارتباط با افرادی که آن‌ها را ساکن و منفعل کرده‌اند نیاز دارد. روش مدرن در تعقیب کیفری مبتنی بر سودمندی است و زمانی است که مفاهیم سنتی و قراردادی عدالت را نقض کند اما رویکرد پست مدرن نه تنها با راندمان بلکه با عدالت فردی مربوط به نیازهای متهم و منافع عمومی مربوط است. بسیاری از دستور العمل‌های صدور حکم در نظام کیفری مدرن به عنوان یک فرمول و قاعده است. اما جایگزین پست مدرن صدور حکم مصلحتی است که مناسب با هرفرد باشد.

نتیجه‌گیری

جرم شناسی پست مدرن یا التقاطی نیز، به زعم اکثر جرم شناسان یکی از چشم اندازهای جرم شناسی انتقادی است حال آنکه برخی بر این باورند خود جرم شناسی انتقادی، تجلی و بیانی از دیدگاه‌های پست مدرن است، دیدگاه گروه اول، بیشتر به علت رویکرد انتقادی رادیکال و افراطی جرم شناسی پست مدرن نسبت به جرم شناسی تحقیقی و ترتب تاریخی پیدایش آن است، اما دیدگاه مخالف بر این است که جرم شناسی پست مدرن هرچند به شکلی که امروز بیان می‌شود از جرم شناسی انتقادی سابقه کمتری دارد، اما نظریه‌های مطروحه در آن از آبخور پست مدرنیسم سیراب می‌شود که دهه ۱۹۳۰ با نوشته‌های لاکان متولد شد و جرم شناسی انتقادی نیز در رد دستاوردهای جرم شناسی تحقیقی، پست مدرن عمل کرده است. از منظر جرم شناسی پست مدرن به عنوان یکی از زیرشاخه‌های جرم شناسی انتقادی این است که جرم و مجازات را نمی‌توان از کلیت زمینه‌های فرهنگی و ساختاری بر ساخته و نظم گرفته با گفتمانی که در آن تولید شده است جدا دانست. در جرم شناسی و نحوه مجازات از منظر پست

مدرن سوژه‌های انسانی فعالانه مسئول ایجاد جهان خود بادیگران هستند، جهانی که به طور هم زمان واکنش نشان می‌دهد و هویت خود سوژه را نیز شکل می‌دهد. از طریق تعامل اجتماعی توسط زبان و نشان‌ها، افراد تفاوت‌ها را تشخیص داده و ارزیابی می‌کنند، مقوله‌ها را می‌سازند، فعالیت‌های خود برای انعکاس این مقوله‌ها را سازمان دهی می‌کنند و در باور به واقعیتی که از آن ساخته شده است سهیم می‌شوند. از منظر جرم شناسان پست مدرن نه فقط مفهوم جرم مجرم و کیفر در معنای کلاسیک و سنتی آن را زیر سوال می‌برند بلکه مسعولیت کیفری بر مبنای مادی و بالفعل آن یعنی کارامدی مجازات جرم ارتكابی را نیز بدین ترتیب به چالش می‌کشاند.

۱- جرم شناسان پست مدرن بر خلاف جرم شناسان کلاسیک و مدرن که جرم را به جهت فساد اخلاقی، ضعف، خود کنترلی و خود شیفتگی بزهکار تقبیح می‌کنند، به بزه به عنوان یک امر طبیعی و نه گونه آسیب شناختی از رفتار انسان نگاه می‌کنند که به کارکردهای مفید نظیر ارتقا وحدت اجتماعی و تقویت هنجار و نوآوری خدمت می‌کند بزهکار را فردی در نظر می‌گیرند که دارای کارکردهای اجتماعی مفید بوده و به عنوان یک سپر بلا برای نظام اجتماعی عمل می‌کند آنان به جای متهم و بزهکار خود متهم کنندگان و برچسب مجرمیت زندگان به بزهکار و دست اندرکاران نظام عدالت کیفری را محکوم کرده و ادعا می‌کنند که مجازات بزهکار و طرز نگرش آنان مشکلات مربوط به بزه را تشدید نموده و یا حتی باعث خلق آن می‌شود. ۲- تمرکز پست مدرنیسم بر مجازات مرتکبین جرم این است که چون جرم در جامعه مدرن، محصول نابرابری و بی‌عدالتی ساختار و نظام عدالت کیفری بوده و نوعی واکنش به این بی‌عدالتی جامعه محسوب می‌شود لذا نمی‌تواند قبیح باشد و مرتکبان آن نباید مسعولیت داشته باشند. چون اقداماتشان مشروع بوده و مجبور به ارتكاب جرم هستند. ۳- از دیدگاه جرم شناسی پست مدرن راه حل این مشکل در این است

نمایند. ۶- طرفداران جرم‌شناسی پست مدرن معتقدند که بزهکاران نباید تحت اقدام‌های درمانی و اصلاحی قرار بگیرند زیرا آن‌ها بیمار و منحرف و ناسازگار نیستند بلکه قربانی غربالگری و گزینش پلیس و دستگاه قضایی و بطور کلی عاملان کنترل جرم می‌باشند لذا یک سیاست جرم زدایی وسیع و عدم مداخله نظام کیفری در همه زمینه‌ها را امری ضروری می‌دانند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Prior to the emergence of postmodernist thought, the dominant paradigm in criminology was rooted in positivism, which conceptualized crime through deterministic and empirical frameworks. This scientific approach, originating in the late 19th century, particularly from 1876 CE onward, emphasized the observable causes of criminal behavior, favoring universal laws and singular interpretations. However, postmodernism introduced a paradigm shift by questioning the assumptions of objectivity, truth, and authority upon which positivist criminology was built. This shift was not merely epistemological but also ontological, challenging the very constitution of crime, punishment, and the social order. Postmodernist criminologists, such as Stuart Henry and Dragan Milovanovic, rejected unidimensional views and emphasized the multiplicity of perspectives, thus advocating for a criminology that is inclusive, reflexive, and critical of dominant power structures (Jafari, 2013). They emphasized that in stratified societies marked by racism, sexism, and economic exploitation, crime could function as a form of social resistance and innovation, thereby displacing the blame from

که مقرراتی وضع شود که از نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در جامعه به دور باشد و تمام طبقات و فرهنگ‌ها و اقلیت‌ها را دارای حقوق یکسان بداند. ۴- جرم‌شناسان پست مدرن معتقدند بزهکاری در خیلی از جوامع ناشی از سیاست‌های ضد حقوق بشری دولت مردان حاکم است. بنابراین مسعول واقعی خود این دولت مردان هستند که مرتکب جرایم سرکوب کننده علیه شهروندان می‌شوند. ۵- از دیدگاه پست مدرن پیشگیری و کارآمدی مجازات بزهکار زمانی تحقق خواهد شد که دولت‌ها نسل‌های چهارگانه حقوق بشر اعم از حقوق مدنی و سیاسی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حق بر محیط زیست و امنیت را که در منشور بین المللی

حقوق بشر و سایر اسناد بین المللی پیش بینی شده است تضمین individuals to institutional frameworks (Michel, 1993). Within this framework, discretionary punishments (ta'zir) come under scrutiny as mechanisms of power and social control rather than instruments of justice or rehabilitation.

The core tenets of postmodernism, such as the rejection of meta-narratives, the embrace of difference, and the deconstruction of fixed meanings, profoundly influence how discretionary punishments are viewed. Postmodern criminology, often identified with the term "constitutive" or "composite" criminology, emphasizes the co-construction of crime and punishment through language, symbols, and discursive practices (Javan Jafari Bojnourdi & Sadati, 2015). Unlike classical theories that see punishment as a response to deviant behavior, postmodern thought interrogates the very definitions of deviance and normalcy. It posits that what is deemed criminal is not an inherent transgression but a social construct produced within power-laden discourses. This theoretical stance de-emphasizes punitive responses and instead focuses on the socio-political conditions that give rise to behaviors labeled as criminal. As such, postmodernist criminologists argue that discretionary punishments reinforce existing

power hierarchies by selectively penalizing marginalized groups, rather than addressing the systemic inequalities that generate criminal behavior in the first place (Najafi Abrandabadi, 2004).

In categorizing crime, postmodern criminology differentiates between "reductive crimes" and "repressive crimes." Reductive crimes are those that diminish an individual's social position or personal integrity, often involving physical harm or loss, such as theft or assault. Repressive crimes, on the other hand, are systemic offenses perpetrated by structures of authority—such as racial discrimination or gender-based oppression—which hinder marginalized communities from accessing rights or opportunities. Postmodernists argue that the latter category, typically overlooked by traditional criminal justice systems, constitutes the real site of violence and injustice. This perspective radically shifts the focus from individual offenders to institutional actors and societal structures. Consequently, postmodern criminology calls for a redefinition of crime that includes state violence, structural racism, and economic disenfranchisement as central components of criminality (Walklate, 2007). In this context, discretionary punishments are not merely legal responses to crime but are embedded within systems of surveillance, categorization, and normalization that perpetuate exclusion and inequality.

Moreover, the postmodern critique of penal practices extends to the institutions themselves—especially prisons. Drawing heavily from Michel Foucault's genealogical analysis of penal institutions, postmodern theorists argue that prisons function less as sites of rehabilitation and more as instruments of state power and social regulation (Hicks, 2012). They maintain that incarceration does not reduce recidivism; instead, it reproduces cycles of criminality, marginalization, and poverty. The very architecture of the prison

symbolizes an exaggerated manifestation of state control, where power reveals itself in its most explicit form, yet remains morally justified by appeals to order and justice. Henry and Milovanovic have critiqued the dichotomy between prisoners and free citizens, asserting that carceral systems create artificial boundaries that ignore the fluidity of deviant behavior in both physical and virtual spaces. Furthermore, the economic and social costs of imprisonment—such as family disintegration, unemployment, and stigmatization—undermine its supposed corrective intent. These theorists propose that rather than relying on punitive strategies, society should adopt dialogical and restorative approaches that aim to repair harm and restore relationships, thereby displacing retribution with reconciliation (Jafari, 2013).

In considering the postmodern alternative to traditional penal policies, a fundamental reorientation is suggested—one that advocates for restorative justice, participatory decision-making, and the empowerment of marginalized voices. Postmodern criminology proposes that real crime prevention lies not in deterrence through punishment, but in dismantling the structural conditions that generate crime, such as poverty, racism, and political exclusion (Henry & Milovanovic, 1996). This vision entails recognizing and confronting systemic forms of repression as crimes themselves, including hate crimes, discriminatory practices, and state-sponsored violence. The ideal of justice in this framework is not universal or fixed but contingent, pluralistic, and context-sensitive. Discretionary punishment, when viewed through this lens, becomes suspect, as it may disguise punitive violence as neutral legal authority. The call, therefore, is not merely for reform, but for a transformation of the legal imagination—an unlearning of the association between justice and coercion, and a reconfiguration of justice as relational,

situated, and dialogic. Postmodern criminology thus promotes the deconstruction of legal binaries—such as lawful/unlawful, offender/victim, and punishment/rehabilitation—in favor of more nuanced understandings of harm, responsibility, and healing.

Ultimately, the postmodern critique compels a reexamination of fundamental assumptions in criminal justice and legal theory. It rejects the instrumentalization of punishment as a means of social engineering and calls instead for the cultivation of ethical responsiveness grounded in empathy and solidarity. In this context, the function of discretionary punishments must be critically appraised, not for their deterrent effect or procedural legitimacy, but for their role in sustaining or challenging oppressive systems. Postmodern criminology views justice not as a technocratic solution to social deviance, but as a cultural practice of meaning-making, power negotiation, and community restoration. Accordingly, it urges the legal community to move beyond punitive logics and toward frameworks that prioritize voice, dignity, and inclusion. This requires not only a conceptual shift but also practical changes in lawmaking, enforcement, and adjudication that reflect a deeper commitment to social justice and human rights.

In conclusion, the postmodern perspective on discretionary punishments offers a profound challenge to traditional models of criminal justice. By reframing crime as a product of structural violence and interpreting punishment as an extension of power, postmodernism exposes the limitations of retributive justice and questions the moral authority of the state to punish. It calls for a move away from the logic of surveillance, discipline, and exclusion, toward a justice system that recognizes the lived realities of marginalized groups and seeks to transform the conditions that produce both crime and punishment. This shift is not merely

theoretical but has practical implications for policy, jurisprudence, and the administration of justice. By advocating for inclusivity, reflexivity, and ethical engagement, postmodern criminology reimagines justice as a collective, dialogic, and transformative endeavor.

References

- Duxbury, W. S. (2013). *Contemporary Critical Criminology*. Dadgostar Publications.
- Henry, S., & Milovanovic, D. (1996). *Constitutive criminology*. stage publication.
- Hicks, S. (2012). *Explaining Postmodernism: Skepticism and Socialism from Rousseau to Foucault* (Vol. 1). Pajvak Publishing.
- Jafari, M. (2013). *Sociology of Criminal Law: A Critical Approach to Criminal Law* (Vol. 1). Mizan Publishing.
- Javan Jafari Bojnourdi, A., & Sadati, S. M. J. (2015). The Concept of Power in Criminal Sociology. *Journal of Criminal Law Research*, 3(11).
- Michel, J. (1993). *Sociology of Crime* (Vol. 1). Astan Quds Razavi Printing and Publishing Institute.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2004). *Just Prevention of Crime: Criminology, Collection of Articles in Honor of Professor Dr. Mohammad Ashouri* (Vol. 1). Samt Publications.
- Niazi, M. (2014). The Discourse Shift in Explaining Crime from the Classical Period to Postmodernism. *Detective*, 2(29), 70-90.
- Walklate, S. (2007). *Understanding Criminology* (Vol. 1). Mizan Publishing.